

خوش بحالِ غنچه هایِ نیمه باز

فریدون مشیری

بویِ باران، بوی سبزه، بویِ خاک،
شاخه هایِ شسته، باران خورده، پاک،
آسمانِ آبی و ابرِ سپید،
برگ های سبزِ بید،
عطرِ نرگس، رقصِ باد،
نغمه شوقِ پرستوهایِ شاد،
خلوتِ گرمِ کبوترهایِ مست،
نرم نرمک میرسد اینک بهار
خوش بحالِ روزگار.

خوش به حالِ چشمه ها و دشت ها،
خوش به حالِ دانه ها و سبزه ها،
خوش به حالِ غنچه هایِ نیمه باز،
خوش به حالِ دخترِ میخک، که می خندد به ناز،
خوش به حالِ جامِ لبریز از شراب،
خوش به حالِ آفتاب.

ای دلِ من، گرچه در این روزگار
جامهٔ رنگین نمی پوشی به کام،
بادهٔ رنگین نمی بینی به جام،
نقل و سبزه در میان سفره نیست،
جامت، از آن می که می باید، تهی است،
ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی بانسیم،
ای دریغ از من اگر مستم نسازد آفتاب!
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار،
گر نکوبی شیشهٔ غم را به سنگ؛
هفت رنگش میشود هفتاد رنگ.